روزنامه شرق

هنر

نگاهی به دورمان «دفاع لوژین» و «پنین» از ولادیمیر نابوکوف — صفحه ۱۰

ژیل پروو تکه‌های گم‌شده تاریخ — صفحه ۱۱

یک خاورمیانه و صدها ایدئولوژی — صفحه ۱۲

عکس: مهدی حسنی: شرق

کامکارها و موسیقی کردی در گفت‌وگو با ارسلان کامکار

اهل سیاست نیستیم

فیض‌الله پیری: ارسلان کامکار در بین کامکارها، بیشتر، هویتی آهنگساز دارد، اگرچه نوازنده‌ای چیره‌دست هم است و قطعاتی را خوانده یا هم‌خوانی کرده است. سال ۱۳۳۹ در سنندج به دنیا آمد. الفبای موسیقی را مانند بیشتر برادرانش نزد پدر فرا گرفت و در خردسالی در شهر سنندج، با گروه‌های مختلفی که توسط پدرش سرپرستی می‌شد، در کنسرت‌ها شرکت می‌کرد. در جوانی سر از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران درآورد و به فراگیری آکادمیک موسیقی پرداخت؛ اما تحصیل او در دانشگاه با انقلاب فرهنگی هم‌زمان شد. او سپس به‌عنوان نوازنده ویلن، همکاری‌اش را با ارکستر سمفونیک تهران پی گرفت که به گفته خودش «کم از دانشگاه نبود». او دو سال پیش از این ارکستر بازنشسته شد و هم‌اینک عضو تأثیرگذار گروه کامکارهاست و با این گروه و خارج از آن، آثار ماندگاری خلق کرده. گفت‌وگوی ما با این هنرمند به هنگام اجرای کنسرت در سنندج انجام شد.

شما بسیاری از قطعات کامکارها را می‌سازید و تعدادی از آهنگ‌های ماندگار این گروه به نام شما ثبت شده. نواختن ویلن را چطور آغاز کردید؟

من و اردشیر در کودکی با هم کلاس می‌رفتیم. نواختن ویلن پیشنهاد پدرم بود. چون خودش ویلن می‌نواخت، اما خود ما هم علاقه داشتیم. با ساز ویلن نزد پدر شروع کردیم. من هشت‌ساله بودم و اردشیر دو سال از من کوچک‌تر. بعدها ویلن را ادامه دادم، اما اردشیر که به تهران آمد، ساز را به کمانچه تغییر داد. الان هم گاهی ویلن ایرانی می‌نوازد؛ اما من که به تهران رفتم، ویلن را به صورت کلاسیک ادامه دادم و وارد ارکستر سمفونیک شدم و الان ۲۷ سال است که عضو این ارکستر هستم و دو سال پیش بازنشست شدم. در تهران بعد از چندسال، هم‌زمان عود را شروع کرده بودم، چون آن زمان ارکستر فرهنگ و هنر سنندج، عودنواز نداشت. چند نفری ویلن می‌نواختند، بنابر ضرورت عود به دست گرفتم. احتیاج داشتم.

در آموختن ساز عود، استاد خاصی داشتید؟

نه، خودم شروع کردم. می‌توانم بگویم که ویلن، ساز مادر است؛ البته برای کسی که بااستعداد باشد. یعنی اگر شما ویلن را بیاموزید، بعدها هرسازی - تار، سه‌تار، عود و دیوان، نه امثال سازهای بادی- را می‌توانید ظرف پنج، شش ماه یاد بگیرید؛ اما عکس آن صدق نمی‌کند. یعنی کسی که نوازنده تار باشد و بخواهد ویلن یاد بگیرد، باید از اول آغاز کند. پس ویلن، ساز مادر است. بنابراین چون من ویلن آموخته بودم، فراگیری عود چندان سخت نبود و ظرف سه، چهار ماه توانستم عودنوازی کنم و در ارکستر هم عود می‌نواختم. بعدها که گروه کامکارها از حدود ۲۸، ۲۹ سال پیش این‌گونه رسمیت یافت و چون اردشیر کمانچه داشت، من عود می‌نواختم.

بعد از انقلاب، گروه و خانواده شما هم دچار نوعی بی‌نظمی و آشفتگی هنری شد. این‌گونه نیست؟ شما این شرایط را چگونه گذراندید؟

درست بعد از انقلاب دیپلم گرفتم و رفتیم تهران. در دانشکده هنرهای زیبا دو یا سه ترم که درس خواندم به انقلاب فرهنگی برخوردیم که دانشگاه‌ها تعطیل شد. مانده بودم چه کار کنم. همان‌وقت رفتیم ارکسترسمفونیک امتحان دادم و بلافاصله قبول شدم. ارکسترسمفونیک هم کم از دانشگاه نبود، خودش نوعی دانشگاه بود و هرکسی را نمی‌پذیرفتند. تمام درس‌هایی که در دانشگاه می‌خوانید برای من در ارکسترسمفونیک وجود داشت. ورودی، قطعه‌های کلاسیک و اتود بود که همه در دستان من بود؛ امتحان دادم و بلافاصله قبول شدم. بیشتر مسائلی که در دانشگاه تدریس می‌کردند، هرروز در ارکسترسمفونیک با آن مواجه بودم؛ مثلا ارکستراسیون چیست یا فلوت با ابوا چه صدایی دارد یا فلوت با ویلن چگونه صدایی ایجاد می‌کند؟ کلارینک اگر با اس دوبل شود، چه صدایی می‌دهد، یا هرن و فلان ساز دیگر؛ هر روز با این رویدادها سروکار داشتم. بنابراین ارکستر سمفونیک برای من بهترین دانشگاه بود؛ البته گفتم برای کسی که عاشق و طالب باشد، چون خودم خواهان بودم، ارکستر برایم تجربه زندگی بود. بعد از ۱۰ سال و اندی از حضورم در ارکستر گذشته بود که آهنگ‌سازی را شروع کردم. اولین قطعه‌ای که آهنگ‌سازی کردم به یاد سیدعلی‌اصغر کردستانی بود.

هم‌زمان در خارج از ارکستر در گروه اولیه کامکارها هم فعالیت داشتید؟

اول گروه شیدا بود. سه، چهار نفر از اعضای خانواده ما با گروه شیدا همکاری می‌کردند. بعدها گروه عارف بود که همکاری مشابهی با این گروه داشتیم. اما همان‌طور عرض کردم، حدود ۲۹ سال پیش بود که تصمیم گرفتیم، کامکارها را احیا کنیم و کنسرت‌ها را در دو بخش موسیقی کردی و سنتی ایرانی اجرا کردیم که با استقبال مردم مواجه شد. بعد هم در جشنواره‌های خارجی شرکت کردیم. آغاز فعالیت کامکارها به شکل فعلی اگر حافظه‌ام یاری کند، سال ۱۳۶۴ بود. پدرم خیلی علاقه داشت گروه کامکارها احیا شود. تشویق می‌کرد. چون گروه اولیه کامکارها را حدود نیم‌قرن پیش پدرم و برادران بزرگ‌تر ما تشکیل دادند؛ پدرم خیلی دوست داشت که به شکل نوین احیا شود.

ملودی‌هایی که در زمینه موسیقی کردی می‌سازید، حامل تاریخ مشخص و هویت تعریف‌شده است. مرحوم استاد «حسن کامکار» پدر شما می‌دانست از کجا آمده و متعلق به چه جامعه‌ای است. هویت هنری شما زادگاهی سنندجی دارد با تمام شاخصه‌های مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی آن. مخاطبان کرد و همشهریان شما انتظاری دوچندان در زمینه تولید آثار موسیقایی کردی دارند. گاهی هم گله‌هایی می‌شود. دوست داریم شما تحلیلی به ما بدهید که کامکارها در احیای ملودی‌های کردستان و اشاعه موسیقی کردی چه نقشی داشتند؟

بهتر است که دیگران این تحلیل را ارائه دهند. درست نیست من خودستایی کنم؛ اما چون شما سؤال می‌کنید جواب می‌دهم.

می‌خواهم بپرسم آیا شما دین خود را به موسیقی کردی ادا کرده‌اید؟

همین را می‌خواهم بگویم. اگر حمل بر خودستایی نباشد، ما موسیقی کردی را به دیگر ایرانیان معرفی کردیم. الان وقتی در ایران از عبارتی با عنوان موسیقی محلی یا موسیقی مناطق صحبت می‌کنند، در درجه اول از موسیقی کردی سخن می‌گویند. موسیقی کردی از موسیقی همه مناطق، نمایان‌تر و شناخته‌شده‌تر است. تأکید می‌کنم اگر حمل بر خودستایی نباشد، پیش از فعالیت کامکارها، این گونه شناخته‌شده نبود. البته مناطق کردنشین منظورم نیست. در این مناطق، استادانی مثل «محمد ماملی» از مهاباد، «حسن زیرک» از بوکان و «سیدعلی‌اصغر کردستانی» و «مظهر خالقی» از سنندج برخاسته‌اند که شهرتی فراتر از جامعه کردی دارند. حسن زیرک کسی بوده که من با صدایش بزرگ شده‌ام. وقتی صدایش را می‌شنوم به یاد کوچه و محله خودمان در سنندج می‌افتم. منظورم شهروندان غیر کرد است. مثلا طرف از مشهد تماس می‌گیرد و برای اینکه موسیقی کردی بشنود، می‌پرسد، کنسرت کامکارها در اینجا چه زمانی برگزار می‌شود؟ از بندرعباس و شهرهای دیگر همین‌طور، چون ما در شیراز و آمل و کرمان و اراک موسیقی کردی اجرا کرده‌ایم. خیلی جاهای دیگر که الان حضور ذهن ندارم. آیا قبل از کامکارها هم این‌گونه بود؟

جدای از لذت ریتمیک و قطعات شادی که شما اجرا کردید، به‌نظرم باید جذابیت صحنه‌ای را هم به آن افزود... .

بله، اینکه مردم بیایند برای حضور فیزیکی و دیدن صحنه کنسرت پول بلیت پرداخت کنند، مهم است. در خارج از کشور هم موضوع، قابل بحث است. کنسرت سنترال‌پارک نیویورک یا مراسم اعطای جایزه نوبل صلح، فستیوال‌های کانادا، سوئد، استرالیا و شهرهای مهمش، هلند، بیشتر اروپا و تمام شهرهای فرانسه. آلمان را شرح نمی‌دهم که در همه اینها موسیقی کردی اجرا کرده‌ایم. برای نمونه فستیوال پیترگابریل (وومد) لندن را مثال می‌زنم. ما سازها را روی دوش گذاشتیم و به فستیوال رفتیم. فستیوال در فضای آزاد پارک لندن بود. ۱۰ هزار جوان در پارک ایستاده بودند. هنرمندان جامائیکا در حال اجرای برنامه بودند. مثل تیم‌های فوتبال است که می‌بینی تیم مقابل گرم می‌کند، روحیه‌ات تضعیف می‌شود. بعد فکر می‌کنید که نکند اینها ما را شکست بدهند. چون خودم فوتبالی بودم، مثال فوتبال می‌زنم! ما هم حسی چنین داشتیم که نکند ببازیم. تصور کن حدود ۱۰ هزار نفر برای گروه جامائیکا ابراز احساسات می‌کردند. موسیقی جامائیکا هم پرتحرک است. وقتی این فضا را دیدم، احساس نگرانی می‌کردم. اگر سالن بسته بود، نگرانی نداشتم. محیط باز بود و هرکس می‌توانست بماند یا برود. من نگران این بودم که مبادا ما روی صحنه برویم و مردم محل کنسرت را ترک کنند. به جان بچه‌ام فکرم همین بود. می‌گفتم جامائیکا با این سازها و ما هم با عود و تار. روحیه‌ای عجیب داشتم که اگر مردم بلند شوند، بروند، خیلی ناخوشایند است. شاید باور نکنید، وقتی ما روی صحنه رفتیم، به تعداد جمعیت افزوده شد. با همین ملودی «قاسم‌خان» و «کابوکی» و «ده‌سره به‌له‌نگه‌ر» و «خوشه هه‌ورامان» و «لرزان و لرزانه». نه‌تنها مردم محل کنسرت را ترک نکردند، بلکه اضافه هم شدند. شما می‌توانید تحقیق کنید. این نمونه کوچکی از معرفی موسیقی کردی است. تصور کنید ما ده‌ها و بلکه صدها کنسرت موسیقی کردی داشته‌ایم.

اگر حمل بر خودستایی نباشد، ما موسیقی کردی را به دیگر ایرانیان معرفی کردیم. الان وقتی در ایران از عبارتی با عنوان موسیقی محلی یا موسیقی مناطق صحبت می‌کنند، در درجه اول از موسیقی کردی سخن می‌گویند. موسیقی کردی از موسیقی همه مناطق، نمایان‌تر و شناخته‌شده‌تر است. تأکید می‌کنم اگر حمل بر خودستایی نباشد، پیش از فعالیت کامکارها، این گونه شناخته‌شده نبود

البته اگر بتوان با زبان موسیقی غیرکردی با دیگر فرهنگ‌ها ارتباط برقرار کرد، امری پسندیده است. شما به‌واسطه موسیقی سنتی با دیگر بخش‌های فرهنگی ایران ارتباط برقرار کردید. اما گله‌مندی‌هایی که از سوی کردها نسبت به شما می‌شود، شاید از روی هم‌زبان‌بودن است که به شما ابراز علاقه می‌کنند. منتها مردم می‌گویند اگر روی ملودی‌های کردی انرژی بیشتری مصرف می‌کردید، شاید کارهای متفاوت و جدی‌تری توسط شما خلق می‌شد، این‌گونه نیست؟

بیشتر آثار جدی من کردی است. شاید قابل شمارش نباشد. نصف کنسرت‌های ما هم ملودی‌های کردی است. آثار متعددی هم در زمینه موسیقی کردی منتشر کرده‌ایم. شما می‌دانید کارهای ما با عدنان کریم، شهرام ناظری، مرحوم عباس کمندی و خود بیژن و دیگران چه بازتابی در میان مردم داشته است. ضرورتی ندارد من تعریف کنم، اما بازخوردها به ما می‌رسد. شما «ئه‌وین» را شنیده‌اید؟

بله، همسر شما خانم «ابراهیم‌پور» خوانده‌اند... .

موسیقی از این جدی‌تر؟! چون شما گفتید، من هم اشاره می‌کنم و گرنه درست نیست انسان از کار خودش تعریف کند. نمی‌گویم نمونه‌اش در دنیا وجود ندارد؛ ولی قطعا با هم‌اندازه‌های خود مقابله می‌کند. ببخشید این‌گونه می‌گویم، هیچ‌وقت از کار خودم تعریف نکرده‌ام؛ اما خوب است که مردم ما بدانند و من مجبورم بگویم که در موسیقی کردی چنین آثاری اندک داریم. کاری هم به نام «سه‌روکی دل» با خوانندگی «پیام عزیزی» داشتیم که در کردستان عراق منتشر شد. این کار از نوع موسیقی فاخر بود. فکر نکنم شما شنیده باشید. سه قطعه آن را هوشنگ و پنج قطعه را هم من ساخته‌ام. به‌نظرم فوق‌العاده و جزء موسیقی فاخر است. اگر برایتان ممکن بود، حتما این کار را بشنوید. واقعا سخت است که در حد و اندازه آن پیدا کنید. انصافا بد هم نخوانده، نمی‌دانم چرا اینجا پخش نمی‌شود.

شما بیشتر به کار گروهی اعتقاد دارید و هیچ‌گاه اجازه نداده‌اید یک خواننده مشخص در گروه، عرض‌اندام و فردیتش را به کار گروهی شما تحمیل کند؛ اما در گوشه‌وکنار استعدادهای جوانی داریم که بعضا نام برخی کامکارها به‌عنوان نوازنده در کارهای فردی آنها وجود دارد، چرا همکاری با این خواننده‌های جوان امثال حسین صفامنش را تجربه نمی‌کنید؟ آیا در برنامه شما چنین چیزی قرار ندارد؟

چرا نه؟! اما مشکل اساسی برای تولید آلبوم داریم.

منظور شما مجوز از وزارت ارشاد است؟

نه، خوشبختانه ما مشکل مجوز نداریم. مگر اینکه کار سیاسی باشد که خود ما اهل سیاست نیستیم. تولید ما هنر است. مشکلی از نظر مجوز نداریم. عرض من از نظر حرفه‌ای است. هزینه تولید آلبوم به ما برنمی‌گردد. این است که نمی‌توانیم آلبوم تولید کنیم؛ وگرنه خیلی از افراد می‌آیند پیشنهاد همکاری می‌دهند. ما که نمی‌توانیم این‌گونه کار کنیم. وگرنه مشکل ما خواننده نیست. ما با دیگران کار کرده‌ایم و می‌توانیم با چهره‌های جوان دیگر هم کار کنیم، اما واقعا و عملا مشکل است. ممکن است بپرسید پس چگونه با پیام عزیزی کار کردید؟ خودشان سرمایه‌گذاری کرده‌اند و دستمزد آهنگ‌ساز و استودیو و همه هزینه‌ها را پرداخته است. اگر کسی با این شرایط آماده است و استعداد هنری کافی و صدای خوب دارد، بسم‌الله!

نگران این نیستید که کسی از عنوان کامکارها سوءاستفاده کند و خود را بنمایاند؟

اگر اهل هنر باشد، نگرانی نداریم. هنرمند که نمی‌آید بگوید من این آهنگ‌ها را دارم، شما تنظیم کنید. من کار خودم را می‌سازم و می‌نویسم، هرکس می‌تواند بخواند. تفاوتی ندارد. مثل اینکه یک کارگردان بگوید هرکسی که بازیگر است و هنری دارد، من از او بازی می‌گیرم. گاهی یک خواننده می‌آید و پیشنهاد همکاری می‌دهد، می‌پرسیم چگونه کار کنیم؟ اگر شما می‌توانید همه امور را پیش ببرید مشکلی نیست.

با خانم ابراهیم‌پور همکاری جدیدی دارید؟ چون شما را به‌عنوان زوجی هنرمند می‌شناسند که کارهای موفقی با هم داشته‌اید... .

پروژه مشخص مربوط به یک هنرمند سلیمانیه است که سه قطعه آن را حدود پنج سال پیش ضبط کردیم. ملودی‌ها مربوط به کاک احمد است و من برای ارکستر سمفونیک تنظیم کردم و مریم هم خوانندگی کرده‌اند. قرار است چند مورد هم به این کار اضافه کنیم و ما منتشر کنیم؛ به زمان نیاز دارد.

کامکارها دارند در تاریخ استثنا می‌شوند. تداوم فعالیت این گروه در چنددهه، آن هم توسط گروهی خانوادگی آسان نیست. راز این ماندگاری را در چه می‌بینید؟

برادری و همکاری. مشکلاتی که برای دیگران پیش می‌آید برای ما پیش نمی‌آید، ازجمله مشکلات مالی یا اینکه چه‌کسی مطرح شود، چه کسی بنوازد، چه کسی ننوازد، چه کسی آهنگ‌ساز باشد یا نباشد، در کنسرت چه کسانی باشند یا نباشند. هیچ‌وقت این مسائل برای ما مطرح نبوده و نیست.

نسل جدید کامکارها هم به‌نوعی از فضای کردستان فاصله می‌گیرند و فقط به وسیله موسیقی این حداقل ارتباط حفظ شده است، این مسائل برای شما جای نگرانی نیست؟

از نظر موسیقی این‌گونه نیست؛ البته مسئله زبان هم در مورد همه فرزندان ما صدق نمی‌کند. خوشبختانه موسیقی کردی را به‌خوبی می‌شناسند. در خون و وجود آنهاست؛ اما ممکن است تحت‌تأثیر محیط، زبان آنها اندکی تغییر کرده باشد؛ آن هم فقط زبان برخی جوان‌هاست. البته همه زبان کردی را متوجه می‌شوند، اما ممکن است همه نتوانند خوب صحبت کنند. محیط تأثیر می‌گذارد. البته این زبان هم در آینده حل می‌شود، مثل صبا دختر هوشنگ که مادرش فارس است؛ ولی به کردی مسلط است. «هانا» دختر بیژن که کاملا کردی صحبت می‌کند.

«عباس کمندی» هم درگذشت. شما سه کار مشترک با هم داشتید که از آنها استقبال شد. تصور می‌کنم تأیید می‌کنید که تکرار آن نغمه‌ها آسان نیست. انتظار این بود که بعد از آن آثار، همکاری‌های جدیدی داشته باشید، اما این آرزو برای مخاطبان مردم کرد هیچ‌گاه برآورده نشد. به‌نظر می‌رسد سوءتفاهم‌هایی مانع ادامه همکاری شما شد... .

خدا رحمت کند، هنرمندی بزرگ و در نوع خودش متفاوت بود. باهم خاطرات مشترک شیرینی داشتیم. به‌هرحال پنهان نمی‌کنم که ذهنیت‌هایی برای ایشان ایجاد شده بود که احتمالا از جانب امثال ما حقوقش ضایع شده است. دقیقا به یاد دارم به‌خاطر «همکاری» با او کاست «پرشنگ» را ضبط کردیم. در آخرین لحظاتی که قرار بود آخرین قسط را برای ایشان بگیرم و ارسال کنم، نامه‌ای گلایه‌آمیز برای هوشنگ فرستاده بود، باور نکردم؛ نامه را دیدم و واقعا خیلی ناراحت شدم. چون من بیشترین دفاع را از آن مرحوم داشتم. بنابراین تماس گرفتم و گفتم شما اشتباه فکر می‌کنید. خلاصه مدتی از هم دور بودیم، اما خوشبختانه با آن ذهنیت از دنیا نرفت. قبل از وفات، من با او تماس گرفتم، احوال‌پرسی گرمی داشتیم. حتی به یاد دارم کلماتی را که می‌گفت: «عمو ارسلان، چطوری؟ خوبی؟ فکر نکنید که من به یاد شماها نبوده‌ام، تمام خاطرات شما با من است». از بچه‌هایش پرسیدم و زندگی‌اش. برای آخرین‌بار دوباره خودش تماس گرفت و گفت: یک‌سری ملودی دارم تا نمره‌ام بیا با هم کار کنیم. من هم گفتم ان‌شاءالله سال‌های سال زنده بمانی. ان‌شاءالله برمی‌گردم کردستان و می‌بینمت. متأسفانه چندروز بعد «خالد مبارکی» تماس گرفت و گفت عباس کمندی به رحمت خدا رفته است. از مرگش واقعا به‌شدت ناراحت شدم. خدا را شکر قبل از مرگ ایشان، سوءتفاهمی که در ذهن‌شان شکل گرفته بود، حل شد. البته من هم گله‌مندی‌هایی داشتم. گفتم: مگر شما نمی‌دانید برای این کارها چه زحماتی کشیده‌ام. شب‌ها نخوابیده‌ام تا برای آنها مقدمه بسازم و تنظیم کنم. در استودیو هشت‌بار ویلن یک، شش، هفت‌بار ویلن سه و چندبار آلتو و عود زده‌ام. این کارها را بدون هزینه و دوستانه برای او انجام دادم. ما با هم دوست بودیم و ارتباط خانوادگی داشتیم به‌هرحال آثار مشترکی با هم داریم. هنرمندان زودرنجند، اما چیزی به دل نمی‌گیرند وگرنه زنگ نمی‌زدم. ما گذشته شیرین و خاطرات شیرینی با هم داشتیم. خود ایشان برایم نقل کردند که ارتباطی صمیمی با پدرم داشته‌اند.

نوانس

گروه پالت با «شهر من بخند» می‌آید

آلبوم گروه موسیقی «پالت» با عنوان «شهر من بخند» با رویکردی به زندگی شهری و رابطه افراد ساکن در آن، تا اواسط اردیبهشت در بازار موسیقی منتشر خواهد شد. امید نعمتی، خواننده گروه پالت به مهر گفت: «تمامی کارهای مربوط به تولید، تنظیم، میکس و مسترینگ آلبوم به پایان رسیده و تازه‌ترین اثر گروه، هم‌اکنون در مرحله نهایی انتشار قرار دارد که طبق برنامه‌ریزی‌های انجام‌گرفته بعد از کسب مجوز، اواسط اردیبهشت در بازار منتشر می‌شود».او با اشاره به اینکه طبق آخرین تصمیماتی که میان اعضای گروه انجام گرفته، جدیدترین آلبوم گروه با عنوان «شهر من بخند» در بازار منتشر خواهد شد، بیان کرد: «با توجه به‌عنوان اثر، این آلبوم ارتباط مستقیمی با زندگی شهری ما و رابطه آدم‌های یک شهر با یکدیگر دارد، البته این موضوعی که به آن اشاره کردم، تفاوتی نمی‌کند که در تهران یا شهر دیگری باشد؛ چراکه همه آدم‌هایی که در یک شهر زندگی می‌کنند قطعا در یک حوزه ارتباطاتی قرار می‌گیرند که نوع این ارتباط‌ها همواره مورد توجه جامعه‌شناسان و حتی مردم نیز قرار گرفته است».

این خواننده درباره ویژگی‌های این آلبوم عنوان کرد: «همان‌طور که قبلا نیز به این موضوع اشاره کرده بودم، قطعا این آلبوم تجربه متفاوتی برای ماست؛ چراکه در آلبوم «آقای بنفش» ما گروهی جوان و نوپا بودیم که هنوز به بلوغ نرسیده بودیم؛ اما در این آلبوم با تجربه‌ای که از آلبوم قبلی به‌دست آوردیم، تمام سعی خود را انجام داده‌ایم که متفاوت‌تر و البته بهتر از آن چیزی باشیم که در آلبوم اول به مخاطبان عرضه شد. ما در این آلبوم، تجربه‌های نوینی را از سر گذراندیم که هنوز آن را با مخاطبان خود به اشتراک نگذاشته‌ایم».نعمتی در پایان، درباره ترکیب نوازندگان گروه توضیح داد: «علاوه‌بر حضور اعضای گروه به‌عنوان نوازنده، امین طاهری، نوازنده درامز، جایگزین حسام آریان‌پور شده و سردار سرمست نیز به‌عنوان نوازنده آکاردئون در کنار سایر نوازندگان در تولید تازه‌ترین آلبوم گروه پالت حضور داشته است. بعد از انتشار آلبوم به‌طور حتم تور کنسرت‌های تهران و شهرستان را اعلام خواهیم کرد که به محض دریافت مجوزهای لازم و البته مشخص‌شدن مکان اجرای برنامه‌های این حوزه، اطلاع‌رسانی خواهد شد».گروه پالت یک گروه موسیقی تلفیقی ایرانی است که اولین‌بار همراه با نمایش «روایت ناتمام یک فصل معلق» به کارگردانی هومن سیدی در تئاتر شهر و تالار حافظ آثاری را اجرا کردند. این گروه بعد از توفیقاتی که در حوزه آهنگ‌سازی به‌دست آوردند موفق به انتشار آلبوم «آقای بنفش» شدند که این آلبوم در بازار موسیقی با استقبال مخاطبان مواجه شد. سازبندی متفاوت گروه، تنوع و خلاقیت در ارائه آثاری مبتنی بر اشعار کلاسیک و ترانه‌ها از جمله ویژگی‌های این گروه موسیقایی است. امید نعمتی خواننده، داریوش آذر هم‌خوان و نوازنده کنترباس، روزبه اسفندارمز کلارینت، امین دوایی و مهیار طهماسبی ویلن سل اعضای گروه «پالت» را تشکیل می‌دهند.

آنسوی صحنه

چند سطر برای «جودیت مالینا»

مرگ انقلابی‌ترین چهره تئاتر معاصر

آرش عباسی

«رادیکال‌ترین و انقلابی‌ترین چهره‌ای که تئاتر تاکنون شناخته بود، ساکت و منزوی صحنه را ترک کرد». این جمله را کریستینا والنتی، نویسنده کتاب «تاریخ لیوینگ تئاتر»، در یادداشتی به مناسبت مرگ جودیت مالینا نوشت.

یک هفته از مرگ جودیت مالینا، انقلابی‌ترین چهره تئاتر معاصر، گذشته است و در کمال ناباوری اگر نامش را به فارسی در اینترنت جستجو کنید، خبری درباره مرگش پیدا نخواهید کرد. شگفت‌آور است؛ درک اینکه چطور ممکن است خبرگزاری‌ها و روزنامه‌های کشور بخش‌ها و ستون‌هایی به نام تئاتر داشته باشند، اما از خبر درگذشت کسی چون جودیت مالینا بی‌خبر بمانند. این‌همه بی‌خبری حیرت‌آور است. در این اتفاق درس بزرگی نهفته است؛ درس بزرگی برای نسل جوان ما که در ابتدای جوانی از فرط دوربودن از واقعیت، ادعای پولیتزرگرفتن دارند. در جهان تئاتر به کجا می‌شود رسید، که جودیت مالینا نرسید؟ چه‌کاری می‌شود کرد، که او نکرد؟ تا اندازه‌ای می‌توان تأثیرگذار بود، که او بر تئاتر معاصر تأثیر گذاشت؟ با همه اینها او صحنه تئاتر را، جایی که بیشترین بها را برایش داده بود، «ساکت و منزوی» ترک کرد. برای تئاتر، مجبور به مهاجرت شد، در دادگاه محکوم شد، زندان رفت، آواره شد، از خانه و محل زندگی‌اش هم برای تئاتر گذشت، اما در تمام مدت زندگی‌اش، پای تئاترش و گروهش ایستاد و لحظه‌ای اجازه نداد چراغ پرفروغ گروه لیوینگ تئاتر، روبه‌خاموشی برود، هرچند هیچ‌گاه نتوانستند روزهای پرفروغ دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی و زمانی که یار

بی‌همتایش، جولیان بک زنده بود، را تکرار کنند، اما مهم این بود که با زنده‌بودن جودیت مالینا «تئاتر زنده» برای ۷۰ سال، زندگی با عزت داشت.

جودیت مالینا صبح روز ۱۰ آوریل ۲۰۱۵، چشم از جهان فروبست. کمتر از دو ماه دیگر، در چهارم ژوئن، می‌توانست تولد ۸۹ سالگی‌اش را جشن بگیرد. هنگام مرگ در انگلوود نیوجرسی در خانه سالمندان هنرمند بود، جایی که از فوریه ۲۰۱۳، ساکنش شده بود، یعنی زمانی که به‌خاطر مشکلات سلامتش و البته مشکلات اقتصادی، مجبور به ترک آپارتمان و تئاترش در خیابان کلینتون شده بود. تام والکر، بازیگری که از ۱۹۷۰ در لیوینگ تئاتر همکارش بوده، چند روز پیش از مرگ مالینا می‌گوید که به مناسبت عید پاک، بازیگران لیوینگ تئاتر و گروهی از دوستانش، کنارش جمع شده بودند و او غرق در خوشحالی و شادابی، زیباتر و سرزنده‌تر از همیشه بود.

جودیت مالینا در کتاب «تاریخ لیوینگ تئاتر» می‌گوید: «در سال ۱۹۲۶ در آلمان متولد شدم. از مادری بازیگر و پدری خاخام. مادرم -رُز زامورا- استعداد درخشانی در بازیگری بود که وقتی خاخام جوانی به نام مکس مالینا را دید، تصمیم گرفت به‌خاطر او از همه خیال‌پردازی‌هایش در تئاتر دست بکشد.»

دو سال بعد، یعنی در سال ۱۹۲۸ پدرش به دلایل سیاسی مجبور به ترک آلمان و مهاجرت به آمریکا می‌شود. جودیت که از کودکی به سبب حرفه مادر، علاقه‌مند به تئاتر بود، در جست‌وجویی برای آموختن، از بخت بلندش راهش به اروین پیسکاتور ختم می‌شود. ازدواجش با جوان ۱۷ساله‌ای، به نام جولین بک، آغاز کار در گروهی شد به نام لیوینگ تئاتر که بعدها تبدیل به انقلابی در عالم تئاتر شد. رابطه، اکنون بهشت، در جنگل شهرها، زندان و آنتیگونه، تعدادی از مهم‌ترین نمایش‌هایی است که آنها به صحنه بردند.

مراسم تشییع جنازه جودیت مالینا روز ۱۳ آوریل انجام شد و پیکرش کنار جولین بک و هونان رزنیکوف به خاک سپرده شد. در ماه می، گروه تئاترش نمایش «No Place to Hide» را در خیابان‌های نیویورک به یاد او اجرا خواهند کرد. یادش گرامی.